

صفوة الصفا

ابن بزاز اردبیلی

مقدمه و تصحیح:

غلامرضا طباطبایی مجد

وصفی از

صفوة

الصفا

علیرضا نکاوتی قراگزلو

صفوة الصفا. ابن بزاز اردبیلی، مقدمه و تصحیح:
غلامرضا طباطبایی مجد، تبریز ۱۳۷۳، ۱۳۳۸ص.

کتاب صفوة الصفا نوشته ابن بزاز اردبیلی از زمره کتب تذکره عرفاست که گرچه نام آن معروف است، ولی در مجموع کمتر مورد استفاده قرار گرفته و تحلیل و تبیین شده است. این کتاب قبلاً (به سال ۱۳۲۹ هـ.ق) در هند چاپ شد و چاپ فعلی طبق نوشته مصحح بر اساس شش نسخه است که قدیم ترین آنها تاریخ تحریر ۸۹۶ هـ.ق را دارد، یعنی یکصد و شصت سال پس از رحلت شیخ صفی الدین (۷۳۵ هـ.ق).

صفوة الصفا رابع قرن پس از درگذشت شیخ صفی تکمیل شده است (۷۵۹ هـ.ق).

مصحح در مقدمه کتاب راجع به نحوه تصحیح بحث کرده و مخصوصاً مسأله مهم تحریف در صفوة الصفا را بیشتر حلاجی نموده است (ص ۲۰-۳۰). چون میان محققان در صحت انتساب صفوة الصفا یا دست کم در مورد نسبت شیخ صفی و اینکه سید بوده است یا نه؟ و آیا سید حسینی بوده یا حسنی؟ اختلاف نظر وجود دارد و برخی بکلی منکر نسبت سیادت صفی الدین شده اند (ر.ک: کسروی، شیخ صفی و تبارش).

در هر حال صفوة الصفا در تصحیح فعلی کتابی است خواندنی و شیرین و پرفایده، مخصوصاً که مصحح با آوردن اختلاف نسخ (ص ۱۱۹۶-۱۲۴۴) و نیز توضیحات (ص ۱۲۴۵-۱۳۰۴) و

کتب و رسالات مربوط به سیره عارفان و صوفیان از خصوصیتی برخوردار است که مایه جاذبیت آنها در طول قرن‌ها شده است. آن ویژگیها در شرح حال عرفایی که بیشتر مردمی بوده اند، نمودارتر است و فی المثل اسرار التوحید، فردوس المرشدیه، مناقب العارفین، سیره ابن خفیف را می توان نام برد. کتابی نیز که در این گفتار معرفی می شود، از همین قبیل است. اما خصوصیات این نوع کتابها عبارت است از:

- ساده بودن و دربرداشتن واژه ها و تعبیرات عامیانه.
- جذاب بودن به سبب مورد خطاب قرار دادن عواطف و احساسات.
- تلطیف عقاید و مراسم دینی و تأویل و بیان عرفانی قرآن و حدیث.
- دربرداشتن مواد فراوانی از تاریخ اجتماعی، از آن جهت که مریدان این عارفان و صوفیان غالباً از طبقات و اقشار پایین و متوسط جامعه بوده اند و خواه ناخواه اطلاعاتی مربوط به زندگانی و کار آنان در این آثار منعکس شده است.

- و بالاخره ارزش این کار در جنبه تاریخ زبان و سبک شناسی است، چون هریک مرحله مهمی از تحول فارسی بعد از اسلام را نشان می دهند.

آنچه گفتیم درباره همه این کتابها به یکسان صادق است، اما هریک از این کتابها برای شناخت شخصیت آن عارف بخصوص ارزش بی همتایی دارد. ما از مناقب العارفین، مولوی و شمس و دیگر وابستگان این دو را بهتر می شناسیم، چه به لحاظ جایگاه اجتماعی و چه از نظر روانشناسی شخصی.

فهارس (ص ۱۳۰۵ به بعد) دسترسی خواننده را به مطالب آسانتر کرده است.

در این کتاب شیخ صفی الدین، آنچنانکه بوده است، یعنی عارفی متشروع و معتدل، انسانی بزرگمنش و مهربان و اجتماعی و صاحب نفوذ در اقشار و طبقات گوناگون جامعه از شاه تا گدا و از تاجر تا پیشه‌ور و از شهری تاروستایی، معرفی می‌شود. کسانی که با شیخ بیعت کرده‌اند «توبه کار» نامیده می‌شدند. شیخ آنان را به پیروی شریعت و رعایت اخلاق حسنه و نیکوکاری و مردم‌داری و اخلاص فرامی‌خواند، بلکه وامی‌دارد. بدیهی است که در این کتاب نیز مثل تمام کتب سیره «اولیاءالله» با کرامات مواجه می‌شویم. این کرامات از سه قسم بیرون نیست:

۱) کراماتی که از قبیل اشراف بر ضمایر و تصرف در نفوس است و ممکن است راست باشد، ولی به شکل اغراق آمیزی نقل شده.

۲) کراماتی که وابستگان و جانشینان شیخ برای بزرگتر کردن او در انظار و استفاده‌های تبعی از آن بزرگتر فرامودن شیخ، بر ساخته‌اند. بعضی از این کرامات به بعد از مرگ شیخ و حتی به قبر او مربوط می‌شود (ص ۸۱۹-۸۲۰).

۳) مواردی نیز کرامات واقعی وجود دارد که به اذن خدا بر دست ولی خدا جاری می‌شود (از قبیل استجاب دعا) که نمی‌توان بطور کلی منکر شد. به قول مولوی:

هر که گوید جمله حق، از احمقی است

هر که گوید جمله باطل، او شقی است

همین موقعیت و شهرت و محبوبیت عظیم و بی نظیر که برای شیخ صفی حاصل شد و در دوره جانشینانش حفظ گردید و توسعه یافت، با توجه به شرایط سیاسی و اجتماعی خاص قرن هشتم و نهم منجر به برپایی دولت صفوی، بر سه پایه تشیع و تصوف و ملیت گردید. در همین کتاب نفوذ شگفت‌انگیز خلقی شیخ صفی الدین در زندگی و مرگ نمودار است و اگر ما خود نظایر این صحنه را در عصر خود ندیده بودیم، نمی‌توانستیم صحت آن را باور کنیم: «کوه و صحرا از فوج در فوج، موج می‌زد و مردم را از غایت ازدحام مجال زیارت نمی‌بود؛ امیر علی خوانانچی با صد مرد زورمند ایستاده بودند که مردم را از غلبه منع می‌کردند به ضرب چوب. چون طالبان دردمند منع امیر علی دیدند روی به وی آوردند، او از بیم گریخت ... و عزم آن خانه کردند که شیخ در آنجا بود. درش برکنندند و به غلبه در آنجا رفتند. شیخ چون نظر فرمود که مردم بیخود و عقل از سر رفته در آمدند، برپای خاست و ایشان را از آمدن منع فرمود و ...

و از آن خانه چون آفتاب بر بام برآمد و پرتو مبارک بر آن خلائق انداخت و مردم گرد بر گرد تا به دامن کوه صحرا در صحرا هریک به امیدی ایستاده. چون خواستند که توبه کنند از سر بام دستاری فرو می‌گذاشتند و شیخ یک سر دستار به دست مبارک می‌گرفت و طرف دیگر مردم می‌گرفتند و باقی مردم فوجاً بعد فوج سلسله می‌گرفتند تا به آخر جمع که در دامن کوه و صحرا می‌بودند و قریب به پنجاه آدمی صیت (دارای صدای بسیار قوی) در اطراف می‌ایستادند و کلمات توبه و تلقین که شیخ می‌فرمود آن پنجاه کس به آواز بلند بازمی‌گفتند تا طوراً بعد طوز می‌شنیدند و توبه می‌کردند و تلقین می‌گرفتند. (ص ۸۱۷-۸۱۸).

دو نسل بعد، وقتی امیر تیمور از نواده صفی می‌پرسد که تعداد مریدان شما چند است؟ پاسخ می‌شود: «چندانکه اصحاب جلادت است، صد چندان ارباب ارادت هستند!» و با همین ارباب ارادت بود که صفویه قوی‌ترین دولت ملی ایران را تشکیل دادند.

خود شیخ صفی به استظهار همین رابطه جاذب و مجذوبی که با توده‌های شهری و روستایی و ایلیاتی داشته، در امور حکومتی و سیاسی، مداخلات بجا و خیر خواهانه می‌نمود (ص ۴۰۵-۴۰۸) و متقابلاً مورد توجه خاص بزرگان زمان بود (نمونه موقوفات و مکاتبات خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی راجع به او، ر. ک: ص ۷-۱۳).

اینک چند فقره برگزیده از کتاب، که نمونه نثر و نوع مطالب آن را نشان می‌دهد:

اخى مير مير روايت كرد از استاد حسن خياط تبريزى كه در آن روزى كه «نو توبه» بودم از ناگاه عزيمت سفر كردم از حضرت شيخ [صفى الدين] استجازت كردم فرمود كه بر سر توبه باش و از لقمه حرام خود را نگاهدار. اتفاق افتاد كه آنجا زرگرى مرا به خانه خود برد و جامه‌اى دوختن فرمود و سفره پيش آورد. من دست بدان دراز كردم و دو سه لقمه بخوردم. در آن خانه در خواب رفتم. شيخ را همى ديدم كه بيامدى و گفتى از سر حدت كه بگيريد اين سگ را كه مردار خورده است تا شكمش بدريم! من از ترس آن بيدار گشتم و از آنجا كه بودم سر و پا برهنه مى‌ديدم تا به حضرت شيخ رسيدم و پاى هايم پاره پاره گشته بود. چون نظر شيخ به من افتاد فرمود: آرى، بالا به گور! رفتى و لقمه حرام خوردى؟ (ص ۶۹۸-۶۹۹).

پیره حاجی محمد گوید: در زمان سپاهی که هنوز توبه نکرده بودم، با نوکری چند به طرف تبریز رفتم. مرا بیردند تا به کار بد مشغول شویم. چون خواستم که در آنجا روم و به خمر مشغول شوم، باز پشیمان شدم و باز گردیدم. شب شیخ را در عرض خواب دیدم فرمود: باز گرد که نه کاری است. از همت شیخ از آن خواب انتباه یافتم (ص ۸۵۳).

روایتی است از پیره محمد تولی ... که بعد از آنک توبه کرده بودم و به قدر گشایشی حاصل شده، روزی در حضرت شیخ نشسته بودم و شیخ در وقت خود بود و من نیز ... در خود تصویری کردم. در حال در واقع شیخ را دیدم که با من عتاب کرد که «محمد! فراموش کردی که در بازار مرکب گیلان اسب را می جهانیدی و کله و جعد موی بر دوش می انداختی و خود از بر زنان عرض می کردی و در دل زنا می کردی، این زمان خود پسندی می کنی؟» در این حال بودم که ناگاه سر برداشتم، شیخ را دیدم که به صریح با من می گفت: پندار فایده نمی دهد، کار باید کردن تا در خود آنچه بخواهند بیابند (ص ۸۸۰).

فرمود: هیچ مشایخ خلاف شریعت نگفته است. هر که از معنی خیر دارد خلاف شریعت نکند و نگوید (ص ۸۸۷).

سلطان ابوسعید [بهادر] به خدمت شیخ آمد و شیخ از عدل و احسان سخن آغاز کرد و سلطان ابوسعید گفت که شیخ از حقیقت سخن بگوید. شیخ بغیر الفاظ حسنه در عدل و احسان چیزی دیگر نمی گفت (ص ۹۰۷).

شیخ، اعزاز و احترام علمای سادات بغایت می فرمودی و تواضع نمودی، علما را به سبب علم و سادات را به سبب سیادت. ... و سلام فاش کردی و در تحیت منحنی نشدی و دایم متبسم و بشاش بودی و تواضع در صحبت او پاک از تکلف بدعت ... و در روی خلق مدح و تملق نمی کردی، و هر کسی را فرزند و بابا و برادر می خواندی و این تواضع و فروتنی نسبت با درویشان و اهل صلاح نمودی اما با سلاطین و پادشاهان و امرا و ابنا دنیا با وقار و تمکن بودی.

پادشاه ابوسعید [بهادر] چون به خدمت شیخ آمد و آن زمان شیخ در خانه بود، پادشاه در زاویه (خانقاه) همچنان از پایاستاد و نمی نشست تا وقت حضور شیخ. و چون شیخ را خیر دادند، وضو ساخت و دو رکعت نماز بگزارد و محاسن مبارک شانه کرد و بیرون آمد و تحفیه [دستار کوچک و سبک] در سر پیچیده. مگر یکی از مریدان گفت که اگر شیخ دستار و جامه ای نیکوتر بپوشیدی، نیکوتر بودی. گفت: آری! یعنی مرا به دستار می آرای؟ عجب، اگر این چنین نباشد ما را التفات نکنند؟ (ص ۹۱۰-۹۱۱).

امین الدین تبریزی گفت از وزیر غیاث الدین محمد رشیدی شنیدم که ... ابوسعید [بهادر] گفت: پادشاهی را پیش من وقتی نمانده است. گفتم: چرا؟ گفت: از برای آنکه روزی به زیارت شیخ صفی الدین رفتم، چون زاویه ای بزرگ از آجر ساخته، در دل فکری کردم که زهد در اینجا کمتر گنجد. چون در زاویه رفتم خود را در عالمی دیدم که صدهزار خلق آنجا موج در هم می زدند و مرا در آن عالم به قدر کاهی نمی سنجیدند. گفتم: «نه من پادشاه ابوسعیدم؟» گفتند «بلی» اما پادشاهی تو در آنجا ننگند؛ در این راه چیزی دیگر باید ...».

چون زمانی برآمد دیدم که شیخ مرا دربر گرفته و گفت: فرزند، زهد پیش ما چه کند؟ زاهد شما باید که سر بر متاع (قلیل دنیا) فرو آورده اید! همت این طایفه [یعنی عرفا] بر آن است که سر به آخرت فرو نیارند تا به مطلوب رسند ...

پس دست شیخ بیوسیدم، و شیخ به من گفت: «آنچه دیدی از دولت و سعادت تو بود، و آنچه من آنجا دیدم بدین عالم نمی ماند. از آن سبب پادشاهی بر دلم سرد شده است (ص ۹۱۱-۹۱۲).

و سلاطین و امرا که پیش شیخ آمدندی همچنان نشستندی که غلامان پیش خواجه. و شیخ فرمود که پیش ابنا دنیا خود را فروتن نباید کردن که ایشان پندارند که مگر طمع چیزی کرده اند، پس ایشان زیانکار شوند [به سبب تصور باطل خود دچار خسران شوند].

شیخ فرمود که اثر گشایش اندرون و علاماتش که پیدا شد و چیز است: حصن سخاوت و حُسن خُلُق، و هردو تصرف الهی است در بنده (ص ۹۲۹).

نوبتی غله گران شد و مردم را تنگی نان بود. شیخ انبار گندم اینار می کرد و به مردم می داد. حاجی اسماعیل برادر شیخ آمد و گفت: شیخ اجازه فرماید تا از گندم قدری بفروشیم که کیلی به پنج دینار می خرنند، و از برای زاویه (= خانقاه شیخ) ملکی بخرم. شیخ در او نظر کرد و گفت: «نمی دهم ... خدای تعالی از من یکی ده می خرد بلکه بیشتر ... به پنج دینار چون فروشم؟» و همه را لوجه الله صرف کرد (ص ۹۳۲).

حاجی عمول و رزقانی گفت: به وقتی که شیخ به بغداد رسید مردم بس انبوه غلبه استقبال کردند و چندان مردم در قدم مبارک می افتادند که بیم بود که در پای ستوران پای سپر و هلاک شوند. و از آنجا چون بگذشتیم و از بغداد بیرون رفتیم، اتفاقاً در منزلی

وصفی از مشهوره الصفا

شبی جای می خواستیم کسی ما را جای نمی داد تا عاقبت قدری - مقام شبی به چهار دینار اجاره گرفتیم و شیخ نزول فرمود. چون شب درآمد، ناگاه شیخ را دیدیم که به ذوق و طرب عظیم درآمد و کسی را قدرت سؤال نبود تا از سر ذوق و بسط فرمود که از حضرت عزت ندای هاتف رسید که من آن خدایم که به جایی چندان مردم را به زیارت تو فرستادم که مردم در پای تو هلاک خواستند شد و این زمان آن مقدار مقام که بنشستی به چهار دینار به کرایه می گیری! (ص ۹۶۶).

از جمله فواید این کتاب، تفسیرهایی است که شیخ صفی الدین از اشعار عرفانی گذشتگان (عطار و مولوی و عراقی و ...) باز نموده است؛ مثلاً در معنای این شعر مولوی:

بیار باده که دیری است در خمار توام
اگرچه دلق کشانم نه یار غار توام؟

«باده» را به «می الست بریکم» و «دلق» را به «قالب جسمانی» تعبیر می نماید (ص ۵۳۵)؛ و در معنی این شعر:

یک بار زاید آدمی، من بارها زایده ام

گوید: این تولدهای مکرر، یکی ولادت صوری بشری است، دیگری تولد صفتی ... و «ترقی از عالمی به عالمی» که حین ورود به هر عالمی طفل آن عالم باشد تا آخراً که توالد او در عالم الهی باشد (ص ۵۳۷).

در اینجا قابل ذکر است که صفی الدین با اینکه با مقولات ابن عربی و اهل وحدت آشنا بوده، تعبیرات نزدیکتر به شرع از گفته های آنان بیان کرده است؛ مثلاً شعر عراقی را که گوید:

غیرتش غیر در جهان نگذاشت
لاجرم عین جمله اشیا شد

و مأخوذ از کلمات محیی الدین است، چنین معنی می کند: «این را حمل بر ظاهر نتوان کرد که در وجود خارج عین جمله اشیا شود، بلکه محمول بر آن است که چون اندرون ضافی گردد، مجموع اشیا در نظر او بر مثال آینه نماید و چون صفت حق تعالی ظهور یابد و متجلی گردد در نظر طالب، در مجموع مصنوعات آن متجلی ظاهر نماید، چنانکه ابو عثمان حیری گفته است: مسانظرت فی شیء الا و قدرت آیت الله فیه» (ص ۵۶۳-۵۶۴). ملاحظه می کنید که وحدت وجود شعر عراقی را به وحدت شهود برگردانیده است.

دیگر از فواید این کتاب نکاتی است که در تفسیر بعضی آیات قرآنی به زبان آورده است (ص ۴۳۴-۴۷۸) و نیز پاسخ بعضی سؤالات عرفانی. باید اضافه کنیم که راوی این کلمات و بیانات، پسرش شیخ صدرالدین است و احتمال تصرف و تغییر می رود، اما در مجموع مشرب اعتدالی صفی الدین قابل انکار

نیست؛ مثلاً می گوید: «ما را کشف و کرامات و قدم و همت است. کشف آن است که به غیوب خود و هنر خود بینا گردد ...؛ کرامات آن است که قطع علایق از درون خود بکند و دل خود مجرد گرداند؛ قدم آن است که ... سفری کند بیرون از خود و به مقصد رسد؛ همت آن است که سر به دو کون و مادون حق فرو نیارد (ص ۴۸۳).

در باره ذکر خفی و ذکر جلی نیز که مورد بحث طرق مختلف صوفیانه بوده، کلام جامعی دارد: در مراحل اول سلوک که بیماری نفسانی شدید و وابستگی جسمانی قوی است، ذکر جلی خوب است، وقتی سالک به دل نزدیکتر شد با ذکر خفی تربیت می شود (ص ۴۸۸-۴۸۹).

غیاث الدین وزیر از شیخ صفی می پرسد که درباره ذکر لا اله الا الله به روش «چهار ضربی» نظرش چیست؟ شیخ می گوید: «کلمه لا اله الا الله به اخلاص باید گفتن» (ص ۴۸۹).

مشاجرات کلامی و لفاظی مورد توجه صفی الدین نبود. «عالمی از شیخ سؤال کرد که حق تعالی را بر زنا که بر بنده ای صادر شود، رضا هست؟ شیخ فرمود: نه. آن عالم گفت: پس قدرت و حرکت و تمکن چرا می دهد؟ شیخ فرمود: حرکت دهنده و خالق آن حرکت اوست (والله خلقکم و ماتعملون) اما عامل* من و توایم (جزءاً بماکانوا یعملون). چرا آن حرکت به حلال خرج نکند تا از او فرزندی در وجود آید که منفعت مسلمانان باشد؟ (ص ۵۰۰-۵۰۱). می بینید که مطلب را خیلی کوتاه و درست تمام کرده، بدون آنکه وارد بحثهای بی نتیجه شبهه انگیز شود.

دیگر از فواید این کتاب، وجود اشعاری به لهجه آذری قدیم است که از اصیلترین اسناد زبانی لهجه های فارس در دوره پس از اسلام است، و نیز لغات و ترکیبات فارسی اصیل و رسا همچون: بزرگین، تختینه، پلاو، دستماز، روارو، شیشه باز کمخا، گندماب، غلبه (به معنی شلوغی و ازدحام و هجوم جمعیت) که تعبیر اخیر در دارابنامه بیغمی نیز آمده است.



* در اصل «غافل» بود، تصحیح شد.